



پرچم -

جنگ و رؤیای ایرانی ■ زندگی در میانه رستاخیز ■ چوب پرچم
این یک جنگ وجودی تمدنی ست ■ پروردگارم با من است
با پیشرفت ایران مشکل دارند ■ پویشی به نام «قرنطینه»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مجله دات | «پرچم»

گروه تحریریه: پوریا جعفری، سیدعلی حسینی، محمدصالح حیدری،
سیداحمد موسوی، سیدمهدی موسوی، امیرعباس عشقی،
محمدرضایوسفی

ویراستاران: مرتضی جوادیان، امیرعباس عشقی

صفحه آرا: محمدصالح حیدری

توسعه وبگاه: مرتضی جوادیان

باتشکر از: محمدعلی احمدیان، علی اصغر موسی پور، امین غفاری،
امیرحسین رضاخواه، امیرمحمد داوودی

پرچم ایران، هزاران سال است که ما را زیر خودش
جمع کرده است. از درفشِ کاوه دادخواه تا پرچم
سه‌رنگِ الله نشان جَلَّالَهُ.

پرچمی که بی‌شمار حکایت برای گفتن دارد؛ از
اهتراز سرفرازانه‌اش پس از فتح خرم‌شهر، از تابوت
شهیدی که در آغوش گرفته، و از پیام عدالتی که برای
جهان داشته و دارد.

پرچم بهانه‌ای است تا از «ایران» بنویسیم...

فهرست

این یک جنگ وجودی تمدنی است.

گفت‌وگویی با دکتر سپیدوحید ازهری

زندگی در میانه رستاخیز

تجربیات زیسته جنگ رمضان

جنگ ورؤیای ایرانی

فردای بعد از جنگ را چطور می‌بینیم؟

با پیشرفت ایران مشکل دارند

روایتی از حمله اسرائیل به علم و صنعت

پروردگارم با من است

داستانی که باید از نو خواند...

چوب پرچم

مردمی که قوام این علم اند

پویشی به نام «قرنطینه»

جنبش حذف برندهای حامی اسرائیل



جنگ و روایای ایرانی

ایران فردای جنگ را چطور می بینیم؟

سید علی حسینی



جستار

اما یک چیز را می توان با قاطعیت گفت: ما فقط و فقط نان بازوی خودمان را می خوریم.

چه در جنگ و چه پس از جنگ. بله؛ اگر ایران در میدان جنگ ایستاد و از خود دفاع کرد، یقیناً به سوی پیشرفت های چشمگیر در آینده حرکت خواهد کرد؛ پیشرفت هایی که بخشی از آن ها اتفاقاً مدیون پیروزی هایش در همین جنگ خواهد بود.

حال، ایران پس از جنگ نیز باید همچنان بایستد. ایستادگی واژه ای مختص جنگ نظامی نیست؛ بلکه در شرایط غیر جنگ نیز یکی از ملزومات رشد است. این ایستادگی در مسیر پیشرفت، ما را به همان آینده ای شبیه به رویا خواهد رساند که امروز شاید تصورش را هم نکنیم.

تصور اینکه ایران از کشوری با تحریم های بی شمار به کشوری تبدیل شود که خود قادر به تحریم کردن دیگران است تا دو سال پیش شاید از رویا هم فراتر بود؛ اما بعد از جنگ خیلی نزدیک تر از گذشته است. آینده ای که در آن کشورهای منطقه مجبور به روابط خوب با ایران باشند در موج عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی غیرممکن به نظر می رسد، اما جنگ رمضان معادلات را باز نویسی کرده و دوباره می نویسد.

امروز شاید فرصت جدیدی باشد برای تمدن عظیم آینده ایران، که در جهان زیانزد باشد و سالیان طولانی تاریخ جهان را به گونه ای جدید رقم بزند. اکنون بزرگانی را تجربه می کنیم که تفاوت آینده را تعیین خواهند کرد و این تفاوت از زمین تا آسمان است؛ لغزش های کوچک، سقوط های بزرگ به همراه خواهند داشت و قدم های استوار، به قلّه خواهند رسید...

ایران زمین در طول تاریخ خود پستی و بلندی های بسیاری را تجربه کرده است. تمام تاریخ طولانی این آب و خاک پر از چالش ها، حوادث، افراد و جمع هایی بوده که «وضع کنونی» حاصل همان هاست.

نقل قولی هست که می گوید نمی توان برای حوادث بزرگ تاریخی یک زمان مشخص تعریف کرد؛ برای مثال، نابودی هخامنشیان یا اشغال ایران توسط مغول ها اتفاقی نبوده که در یک روز خاص یا یک بازه زمانی کوتاه رخ دهد و تمام شود، بلکه طیفی از رخ داده ها هستند که در نقطه ای به مرحله نهایی می رسند.

جنگ رمضان را هم می توان بخشی از همان «طیف رخداد» برای ایران پس از جنگ در نظر گرفت. البته هنوز نمی توان با قاطعیت گفت نهایت این طیف رخداد به کجا خواهد رسید. مهم ترین دلیل آن نیز اتفاقات دیگری است که همین روزها در حال رقم خوردن است.

همان طور که جنگ ها برای کشورهای مختلف نتایج متفاوتی داشته اند، برای ایران نیز می توانند به آینده های متفاوتی ختم شوند. ممکن است خروجی آن کشوری ناامن و در سایه جنگ باشد، مثل عراق که پس از جنگ با آمریکا، حکومت مرکزی آن سقوط کرد و تا مدتها ناامنی را تجربه کرد؛ می تواند تجزیه کشور نتیجه جنگ باشد، مانند جنگ کره که آن را به دو کشور تقسیم کرد؛ شاید به تغییر مرزهای کشوری بیانجامد، مانند لهستان که پس از جنگ جهانی دوم تجربه کرد؛ یا ممکن است کشوری پیروز از خرابه های این جنگ سر برآورد و ابر قدرت شود، همانند شوروی و آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم.



زندگی در میانه رستاخیز

تجربه‌های زیسته‌ای از ۱۰ شب تاریخ ساز جنگ رمضان

روایت

محمد صالح حیدری



لحظه‌های «ملت» شدن

چند روزی از آن روز سیاه می‌گذرد. مردم داغ‌دار، اشک‌ها را گذاشته‌اند برای صبح بعد از جنگ و هر شب در خیابان‌ها گرد هم می‌آیند. زیر برف و باران. زیر صدای جنگنده و پدافند و انفجاری که تازه گوش مان یاد گرفته از هم تفکیک‌شان کند. از طفل شیرخوار تا پیر عصابه‌دست. کسی برای تفریح این‌جا نیست. برای خطونشان کشیدن برای آن هم وطنی که سلیقه متفاوتی با او دارد هم نیامده‌اند. **حالا برعکس آن تجمع‌هایی که فلان رسانه بابی چارگی به دنبال کسی با ظاهری متفاوت می‌گشت تا مصاحبه‌ای پر کند و کباده تکتربکشد، این بار حضور مردم با سلیقه‌های مختلف کف خیابان‌ها معنا دار است و واقعی.** «ای ایران» می‌خوانند و پرچم می‌چرخانند و شعار اتحاد می‌دهند. همان جامعه چندپاره پسادی‌ماه. دوباره داریم ملت می‌شویم.

سوریه می‌شویم؟

آدم‌های کف خیابان، شاید گوشه ذهن‌شان نگران سوریه شدن‌اند؛ جایی که جولان دادن مزدوران بیگانه و بر سر کار آمدن دولتی دست‌نشانده آمریکا، نه از تجزیه کشور جلوگیری کرد و نه از ریخته شدن روزمره خون بی‌گناهان. تمامیت ارضی و امنیت ملی رُیا شد؛ شکوفایی اقتصاد و پیشرفت علمی پیش‌کش. پیشینه چند هزار ساله فرهنگی و میراث تمدن‌های آشوری و فونیقی هم کمکی به کسی نکردند. تمدن پشت شیشه‌های موزه، فرهنگ محدود به آئین‌های موسمی، دین در پستو، نهایتاً چیزی بیش از یک مخدر است؛ مخدری که ایران هم معتادش بود و جایی حوالی زمستان ۱۳۵۷، تصمیم گرفت برای همیشه ترک‌اش کند.

دیدم که جانم می‌رود

خودم را به زور از رخت‌خواب بیرون می‌کشم. تلویزیون روشن است و مجری گرم صحبت. دیروز بود که آمریکا دوباره حمله کرد و جنگ رسماً شروع شد. «میناب دیگر کجاست؟» «مذاکره چه شد؟» پُر از سؤالیم و منتظر پیام آقا که بیاید و دل‌مان را قرص کند. **می‌دانی، سال‌هاست که «آقا» در ایران اسم خاص است.** چشم نیمه‌بازم را به دقایق باقی‌مانده تا اذان صبح در آن گوشه تلویزیون دوخته‌ام که کاغذی به مجری می‌دهند. صدایش می‌لرزد و دلم زیرورو می‌شود: **«اِنَّالله وَاَنَا الیه راجعون.»** غذا در دهانم مانند گوشت مُرده می‌شود. پیام را کلمه‌به‌کلمه دنبال می‌کنم به امید آن‌که به اسمی غیر از اسم او ختم شود. «کوه نستوه ولایت...» «پدر مهربان امت...» کلمه‌به‌کلمه، کابوس آشفته‌ام پایش را به بیداری باز می‌کند. اسمش را که می‌شنوم، می‌شکنم...

سوگ جمعی

سیاه می‌پوشیم و بی‌صدای باریم؛ وسط نماز جماعت، کنار خیابان سرد و تاریک، درواگن شلوغ مترو. به سمت میدان انقلاب می‌رویم؛ مضطرب و بهت‌زده. **این جا سوگ جمعی مجتسم است.** پیر و جوان و زن و مرد آمده‌اند و رفتن کسی را می‌گیرند که با هر اختلاف دیدگاهی که شاید با او داشتند، ته دل‌شان به او تکیه می‌کردند؛ مثل یک پدر. ماه رفته است و خورشید هم رمق طلوع ندارد. زیر آسمان تیره‌وتار، این غم تمام تاریخ است که روی شانه‌ها مان سنگینی می‌کند. **سقراط است و جام شوکران، مسیح است و صلیب، حسین است و قتل‌گاه...**



این جا تمدن جاری است

این شب‌ها خیابان آینه تمام‌نمای تمدنی شده‌است که داعیه‌دار آئیم. صدای انفجار که می‌آید، نه خبری از جیغ و فریاد است و نه از هجوم و فرار. بانگ «الله‌اکبر» است که بلند می‌شود. کدام دوقطبی اسلام و ایران؟! **درفش کاویانی که فردوسی از آن می‌گفت، حالا در هر کوی و برزنی برافراشته شده‌است؛ پرچم سه‌رنگی که جهان را به عدل و داد می‌خواند.** سیمرغی که عطار از آن دم می‌زد، در ملتی رخ نمایاند که در غیاب رهبرشان، خود رهبری ایران را به دست گرفتند. امتی که خود امام شد و وحدت‌اش را در عین کثرت فریاد زد. آن پیشینه فرهنگی، نه در موزه، بلکه حالا کف خیابان‌ها خودنمایی می‌کند.

چه مبارک سحری بود

شب قدر است. از آن وقتی که انبار نفت زدند و تهران را در دود ستمی فرو بردند چیزی نمی‌گذرد. کف زمین هنوز از باران سیاه‌رنگی که دیشب بارید کثیف و نمور است. خیابان اما خالی نشده‌است. زیراندازی پهن کرده‌اند و جوشن می‌خوانند و قرآن به سر می‌گیرند و پیروزی ایران را از خدایشان می‌طلبند. لیوان قهوه را سر می‌کشیم تا خود را به صبح برسانیم. **ناگهان ندای الله اکبر سر می‌دهند.** روزهاست که منتظر این خبریم. رهبر سوم را مشخص کردند...

دیدیم که می‌شناسیمش...

حش غریبی ست. حش برگشت به خانه. حش قدم‌زدن در پارک، بعد از بهبود یک بیماری سخت. حش پیدا کردن پدر و مادر، بعد از این که در شلوغی بازار گم‌شان کرده بودی. لحظه شیرینی که آرامش به بندبند وجودت می‌نشیند. به جاست اگر کسی بپرسد که «چرا؟!» چرا احساسات جمعی میلیون‌ها نفر برای کسی به جوشش افتاده که حتی صدایش را نشنیده‌اند و به جز انگشت‌شمار تصویر، چهره‌اش را ندیده‌اند؟ **اشک شوق می‌ریزد و دعا می‌کنند و شعار می‌دهند برای کسی که نمی‌شناسند؟ سؤال به جایی ست.** از آن جنس سؤال‌ها که هر چه بیش‌تر جوابی زمینی برایش بجویی، بیش‌تر نمی‌یابی. شبیه این سؤال که آن مادر چرا نوزادش را به بغل گرفته و زیر جنگنده‌های دشمن به خیابان می‌آید؟ آن رزمنده که دخترش را در بمباران میناب از دست داده، چرا پستش را رها نمی‌کند؟ آن پدری که سرمایه عمرش را مقابل چشمانش ویران می‌بیند، چرا «حسبنا الله» می‌گوید و می‌گذرد؟ **می‌گویند دل‌ها دست خداست.** دستی می‌کشد و به هر سمتی که اراده کند سوق‌شان می‌دهد. درسوگ دوستانش دلت را به درد می‌آورد، در جنگ با دشمنانش دلت را قرص می‌کند و در هم‌پیمان شدن با کسی که تازه شناختی‌اش دلت را راضی می‌کند. «دل» **قاضی عجیبی ست، برای آن‌جا که قد‌ذهن نمی‌رسد، راستی، ته دل تو چه می‌گذرد؟**

این یک جنگ وجودی تمدنی است.

گپ و گفتی با دکتر سید وحید ازهری، از گوشه و کنار جنگ رمضان

سید احمد موسوی مالو اجر دی



گفتگو

بله؛ چرا که نه؟! من می‌خواهم جمله شما را یک اصلاح بکنم. کار ما که ان شاء الله تمام نیست؛ ولی به نظرم کار تمام است و این را به جهت مثبت دارم می‌گویم. اولاً **حواس تان باشد، بچه‌ها، کار هیچ وقت از دست خدا در نمی‌رود.**

فکر می‌کنم ده سال پیش بود، نشسته بودیم در همین اتاق استراحت اساتید، با یکی از اساتید صحبت می‌کردیم. زمانی بود که او با ما رئیس جمهور بود و در بحبوحه برجام بودیم و اوضاع یک بار می‌رفت به سمت توافق و دوباره برمی‌گشت به سمت عدم توافق. و عدم توافق هم، همان طور که او با ما اعلام کرده بود به معنی جنگ بود. دوستان شاید آن موقع‌ها یادشان نباشد، ولی شبیه همین فضای قبل از این جنگ دوم تقریباً در کشور حاکم بود. همین جوری اقتصاد، گروگان این تهدیدهای رئیس جمهور آمریکا بود. یکی از همکاران برگشت به من گفت: «سید، به نظرت آخرش چی می‌شود؟» یادم است بحث می‌کرد و می‌گفت که **می‌شود توافق کرد؟ نمی‌شود؟ گفتیم: «نمی‌دانم. به نظر من می‌شود ولی شاید آمریکا نخواهد.» و نهایتاً ما یک روز با هم درگیر می‌شویم.» بعد گفت: «چی می‌شود آگه درگیر بشویم؟» ده سال پیش هیچ وقت کسی این انتظار را از قدرت ایران نداشت. من بهش گفتم: «می‌توانم یک چیزی را بهت قول بدهم. اگر آمریکا با ما وارد یک درگیری بشود، برای اولین بار در تاریخش کاری را شروع کرده که از پایانش مطمئن نیست.» این را آن زمان من پیش‌بینی می‌کردم ولی تاریخش را نمی‌دانستم کی است. ولی این برای من قطعی بود که این کار را آمریکا اگر بکند، پایانش برای خودش مشخص نیست؛ فارغ از این که برای ما چه می‌شود. امروز وقتی نگاه می‌کنیم، مختصات را می‌بینیم، من واقعاً شگفت زده شدم**

■ **دکتر، اگر یک معرفی از خودتان به ما ارائه بدهید ممنون می‌شوم.**

بسم الله الرحمن الرحيم. من ازهری هستم. مخاطبان تان احتمالاً من را بشناسند و با من درس داشته باشند. حوزه کاری من کامپیوتر و بیشتر سیستم‌های Low-Level هست. سال‌های زیادی را در دانشگاه علم و صنعت در خدمت دوستان بودم و هستم و ان شاء الله خواهم بود. همچنین سال‌های زیادی را هم خارج از ایران زندگی کردم. **هفده، هجده سال جاهای مختلف دنیا را دیدم، رفتم، زندگی کردم، تحصیل کردم، درس خواندم، بزرگ شدم و زیاد رفتم و آمدم و خلاصه دنیا را دیدیم.** بالا و پایینش را دیدیم. در حوزه‌های فنی هم در ایران کار کردم. در صنعت و در دانشگاه کار کرده‌ام و می‌کنم. خارج از ایران هم در صنعتش کار کرده‌ام. در دانشگاهش کار کرده‌ام. خلاصه تقریباً همه جا را دیدیم. اگر یک مقدار هم از مختصات خودم بخوایم بگویم،

■ **من در یک خانواده سنتی بزرگ شدم و ابتدای دوره جوانی ام را هم یک (می‌توانستی اسمم را بگذاری) مسلمان سکولار بودم. بعدها کم‌کم زیر و بم زندگی من را رسانده به جایی که امروز در آن هستم.**

■ **سؤالی که برای خیلی‌ها، با توجه به اتفاقات و جنگ اخیر ممکن است پیش بیاید این است که آیا کار ما تمام است، یا نه؟ به نظر تان امیدی هست؟**



قاب: دکتر سید وحید ازهری،
دانشکده کامپیوتر، دانشگاه علم و صنعت ایران

این کشور یکی از معدود تمدن‌هایی است که بعد از ۷۰۰۰ سال هنوز هستهٔ سختش باقی مانده است؛ این نشانه‌اش. لذا هیچ وقت نگران جنگ نباشید؛ نگران اتحادتان باشید

تا وقتی که مردم این کشور متحدند هیچ اتفاق تعیین‌کنندهٔ بدی برای ما نخواهد افتاد. ولی اگه مردم متحد نباشند اصلاً نیازی به دشمن نیست و خود ما طومار خودمان را در هم می‌پیچیم. الحمدلله الآن مردم متحدند. مردم زیر یک پرچم، برای یک کشور با هم متحد شده‌اند.

لذا من به شما می‌گویم، محکم و محکم و محکم، بدانید ما ان شاء الله شکست نمی‌خوریم. این «ان شاء الله» من نه از جهت آرزو، بلکه از جهت تکلیفی است که آدم بگوید همه چیز در این دنیا به اذن خدا اتفاق می‌افتد. ما نه تنها شکست نمی‌خوریم؛ بلکه پیروز هم می‌شویم. ذره‌ای ترس کسی به دلش راه ندهد، بله، در این حدی که آدم حواسش باشد آسیبی نبیند لازم است؛ اما نگران سرنوشت این جنگ نباشید.
کار ما که تمام نیست هیچ؛ و بلکه کار ان شاء الله به دست ما تمام است.

از پرفورمنس نیروهای مسلح‌مان. دیگر دوستان هم که اخبار را از داخل و خارج دنبال می‌کنند، احتمالاً تأیید می‌کند که «ما محکم‌ایم. جایمان سفت است.»
یادتان باشد، جنگ زدو خورد است. مسابقهٔ کشتی نیست که تو فن بزنی و فن بخوری. این فن زدن و خوردن‌ها زیرساختی است که دارد ضربه می‌خورد. آدمی است که از طرف ما دارد شهید می‌شود و از آن‌ور دارد کشته می‌شود. دو طرف جنگ گشتن است. چیز زیبایی نیست. آدم یک بمباران را نگاه می‌کند و می‌گوید «وای خدایا، چی شد! چقدر دردناک!» صد درصد، ولی این معنی‌اش این نیست که شما شکست خوردی. دو طرف جنگ همین است. همان‌طور که برای ما هست برای آن‌ور هم هست. پس این را باید اولاً بپذیریم که ذهنیت، ذهنیت جنگ باید باشد. ذهنیت جنگ این است که بالاخره دو طرف داستان آدم دارد کشته می‌شود. این به خودی خود به معنی این نیست که کار کسی تمام است یا شما شکست خوردید. نتیجهٔ جنگ را چیز دیگری مشخص می‌کند و این صحبت من نیست، کارشناس‌ها و تاریخ‌دان‌ها همیشه نوشته‌اند، فارغ از این که چه قدرت نظامی در ایران سرکار باشد، **ایران یک کشور شکست‌ناپذیر است. بهتر است بگوییم فتح‌ناپذیر است. ایران را نمی‌توان فتح کرد.** بروید بخوانید؛ ولی اصل دلیلش جغرافیای ایران است. جغرافیای ایران را می‌گویند «جغرافیای فتح‌ناپذیر»، یعنی یک کشوری داری که چنین موقعیتی ژئوپولیتیکی دارد، این را نمی‌توان فتح کرد.

■ چه اتفاقی افتاد و چه سیری را طی کردیم که در این نقطه قرار گرفتیم؟ چشم‌انداز و پیش‌بینی‌تان برای چند مدت آینده از وضعیت کشور چیست؟

چه شد که این جاییم؟ من خیلی خوب آمریکا و اسرائیل را می‌شناسم. من لای این‌ها زندگی کرده‌ام. حداقل ده سال از عمرم رو با این‌ها زندگی کرده‌ام. این — به اصطلاح — فرهنگ آمریکایی را زیر و بم و داخل و بیرونش را می‌شناسم. می‌دانم این‌ها چه جور فکر می‌کنند. تجربه زیسته‌ام را دارم به شما می‌گویم. مردم ما مثال‌هایی می‌زنند که «خب چین هم مثل آمریکا»، «روسیه هم مثل آمریکا» یا مثلاً «عراق صدام مثل آمریکا». این‌ها شما طرفت را نشناخته‌ای. بین این کشورها و آمریکا یک تفاوت بسیار بنیادین وجود دارد. در طول تاریخ دشمنی‌ها زیاد بوده و حمله می‌کردند و این‌ها. اما ما یک بحثی داریم به اسم «کلونایزیشن» و «امپریالیسم». این دو تا وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، مفهوم دیگری می‌دهد. توصیه می‌کنم بروید کتاب‌های «نوآم چامسکی» را بخوانید. یک یهودی به اصطلاح اثنیست و روس‌تبار که الان در آمریکا استاد بازنشسته دانشگاه ام‌آی‌تی هم هست. خلاصه بگویم، این‌جوری نیست که مثلاً عراق حمله کرد، یا روسیه حمله کرد به ایران و گفت: «من این تگه از کشور تو را می‌خواهم. می‌جنگیم، یا مال من می‌شود یا مال تو». اصلاً بحث این نیست.

در کلونایزیشن [colonization، استعمار]

حرف این است که: «کشور تو را که

می‌خواهم، هیچ. واضح است که حکومت

این‌جا باید مال من باشد! بحث این است

که من «تو» را هم می‌خواهم. خود تو مال

منی! تو آدمی که آن‌جا هستی، اختیار

زندگی تو دست من است!»

این مفهوم کلونایزیشن است. شما نگاه کن غرب با آفریقا چه کار کرد؟ با آمریکای شمالی چه کار کرد؟ با استرالیا چه کار کرد؟ فکر نکنید که آدم‌های ساکن آن‌جا آدم‌های وحشی‌ای بودند. نه، این‌ها تمدن داشتند. در آمریکای مرکزی تمدن

آرتک‌ها یک تمدن بسیار قدیمی‌ست. کلونایزیشن هدفش این است که زمام امور تو رو از تو بگیرد. یعنی تو دیگر حاکم بر سرنوشتات نیستی.

در دوران قدیم، کشورها وقتی به هم حمله می‌کردند، روال این بود که با مردم کاری نداشتند. این‌جا من شاه تو را برمی‌دارم و یک شاه از خودم می‌گذارم (یا حتی شاه خودت را می‌گذارم) و تو به من خراج می‌دهی و می‌شوی یک ولایتی ذیل من. این دشمنی‌های عادی‌ست. مثلاً دشمنی صدام با ما از همین نوع بود. دشمنی روسیه با ما از همین نوع بود و انواع جنگ‌هایی که در دنیا در می‌گیرد، عمدتاً از این نوع‌اند. از این نوع نیستند که یک جمعیتی را از خانه‌هایشان بریزی بیرون یا همه را بکشی یا به بردگی بگیری و بعد حاکم سرنوشت‌شان بشوی! کاری که اسرائیل دارد در فلسطین می‌کند از این نوع است.

اسرائیل اگر می‌آمد و می‌گفت من

فلسطین را فتح کردم، این‌جا می‌شود جزو

کشور اسرائیل و شما ذیل من باید زندگی

کنید که احتمالاً مسئله تابه حال حل شده

بود. اما مسئله این نیست.

بروید بخوانید ببینید مسئله صهیونیسم چیست. کتابی هست به نام «The Crisis of Zionism». بحران صهیونیسم. این را یک آدم صهیونیست نوشته و بیل کلینتون این کتاب را توصیه کرده برای هر صهیونیست وفاداری که بخواند. آن‌جا می‌آید و صهیونیسم را نقد می‌کند — با این‌که خودش صهیونیست است — می‌گوید این‌جوری شما بقا پیدا نمی‌کنید. نکته چیست؟ نکته این است که این‌ها قائل نیستند که فلسطینی‌ها حق دارند آن‌جا زندگی کنند زیر سیطره اسرائیل. این‌ها می‌گویند یا همه‌تان را می‌کشیم یا از این‌جا بروید. یک چنین چیزی در تاریخ نداشتیم؛ مگر از دست آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها برآمده باشد. این‌ها همان کاری که با سرخ‌پوست‌ها کردند را می‌خواهند با ما مسلمان‌ها انجام بدهند. این آن چیزی‌ست که دوستان ما در ایران متوجه نیستند. فکر می‌کنند این دشمنی‌ها از جنس درگیری‌هایی است که ما در طول تاریخ با همسایگان‌مان داشته‌ایم. اصلاً از این جنس نیست! این

چندتارسانه روسی-چینی فاند دفارسی زبان؟ اوبی که دنبال کلونایز کردن است دارد روی ذهن مردم شما کار می‌کند. دشمن آشکار رودرو می‌آید پشت مرزهایت حمله می‌کند؛ یا می‌گیرد یا نمی‌گیرد. اما اوبی که می‌خواهد کلونایز کند هست که دارد روی ذهن شما هم کار می‌کند. **دوستان، مبدأ بمب‌ها و مبدأ امواج این شبکه‌هایی که ذهن مردم ما را به هم می‌ریزند یکسان است.** وقتی مبدأ یکسان است، مقصد هم یکسان است. پرسیدی چرا ما این جاییم؟ دلیلی که ما این جاییم این است که

این نظام کلونایزیشن انگلیسی که الان در آمریکا و اسرائیل ظهور پیدا کرده، به قسمت آخر پروژه خودش رسیده است. یعنی آن تگه‌ای که تا حالا زورش بهش نرسیده است.

عثمانی را شکاند و می‌خواهد ایران را بشکند تا بتواند روی کل دنیا سیطره پیدا کند. منظور فقط خاورمیانه نیست. روسیه هم هست، چین هم هست، همه جا رامی‌خواهد. عاقبت او کراین را ببینید به عنوان چشم‌آبی مسیحی عاشق آمریکا که هر نوکری خاصی برای آمریکا کرد. به چه وضعی گرفتار شده و آمریکا هم رهایش کرد. فکر نکنید که این‌ها **به مای خاورمیانه‌ای مسلمان گندم‌گون بهتر از او کراینی نگاه خواهند کرد.** ما امروز این جاییم برای این که الان این جا آخرین سنگریست که می‌خواهد بگیرد و ان شاء الله نمی‌گیرد. نکته بعدی این که ما بین غرب و شرق، بین ایران و روم همیشه درگیری داشته‌ایم. سناتور «لیندزی گراهام» چند روز پیش گفته بود که: «ما داریم یک جنگ ۲۰۰ ساله را تمام می‌کنیم.» او آدمیست مثل خود نتانیا هو و ترامپ و اینجور آدم‌ها. می‌دانند چه جنگی را دارد می‌جنگد.

می‌گویند ما همان جنگی را داریم می‌جنگیم که رومیان با کوروش و داریوش و خشایارشا می‌جنگیدند. می‌دانند که یک جنگ موجودیتی تمدنی می‌کنند برای این که آخرین ستون کلونایزیشن شان را هم بگذارند.

درگیری از جنس این است که این آقایان آمریکا و اسرائیل (این نظام که امروز بهش می‌گویند «نظام سلطه») دنبال این‌اند که دانه‌دانه ما را یا از خانه‌هایمان بیرون کنند یا بکشند و یا عملاً در فضای برده‌داری مدرن بیاورند. **بروید صحبت‌های ملکوم اکس را بخوانید. یک سخنرانی دارد، می‌آید می‌گوید یک House Nigger داریم و یک Farm Nigger. برده خانگی و برده مزرعه.** می‌گوید این نظام سفیدسالار، دنیا را به دو قسمت تقسیم می‌کند. برده مزرعه جاهایی مثل ایران است که دشمنی مستقیم با آن‌ها دارد. ولی برای این که با این درگیر بشود مستقیماً خودش وارد نمی‌شود. یک بخشی از برده‌ها را می‌آورد در خانه و بهش می‌گوید برده خانگی. **غلام خان‌زاد، این‌ها از خود ارباب ارباب پرست‌ترند؛ این‌ها می‌شوند همین کشورهای عربی دور و بر ما.** به این‌ها تفاله غذای خودش را می‌دهد. این برده خانگی علاوه بر این که باید به ارباب رسیدگی کند، وظیفه‌اش کنترل کردن آن برده مزرعه‌ست. امروز دیدیم باز بعضی‌ها می‌آیند و می‌گویند «الگوی توسعه زاپنی» و «الگوی توسعه دبی» (که دیگر نابود شد). **بابا این الگوی توسعه نیست؛ این‌ها مکانیزم‌هایی‌اند برای تسلط، کنترل یا انهدام آن بخشی از دنیا که هنوز زیر یوغ این‌ها در نیامده‌است.** اگر هم زیر سلطه در بیایند، همین کشورهای برده خانگی هم برچیده می‌شوند. مطمئن باشید که اگر آمریکا در این جنگ پیروز بشود خودش ترتیب همین عربستان و امارات را می‌دهد. این مطلبیست که متأسفانه نمی‌پذیرند.

تا نفهمیم این را و فکر کنیم که به دلیل این که ما می‌گوییم «مرگ بر آمریکا» این‌ها به ما حمله کردند، ما پیروز نخواهیم شد. شما چیزی که نمی‌شناسی را نمی‌توانی شکست بدهی...

الحمد لله آن عده‌ای که در کشور زمام امور را در دست دارند به نظر می‌آید بدنه خوبی‌شان این داستان را فهمیده‌اند. یک نمونه دیگر هم بگویم. مثلاً روسیه هم با ما مشکلات دارد یا خیلی کشورهای دیگر. ولی شما چندتارسانه آمریکایی-انگلیسی-اسرائیلی فاند فارسی‌زبان دارید و



کما این که الان هم کماکان داریم. این‌ها حمله کردند؛ کلید حمله را هم آقای ترامپ در سال ۲۰۱۷ زد و وقتی از برجام خارج شد. اما حمله نظامی نبود و جنگ به قول معروف پراکسی بود. حمله نظامی وقتی شروع شد که این‌ها حس کردند که ماتسلطمان روی مدیترانه را از دست داده‌ایم؛ که البته اشتباه می‌کردند و الان داریم می‌بینیم که این‌جوری نیست.

این‌جا خوب است که یک سؤال هم پرسیم از آن دوستانی که می‌گفتند ما در غزه و لبنان نباید سرمایه‌گذاری کنیم. دوستان باید جواب بدهند که منافع ملی ایران را الان چه کسی دارد تأمین می‌کند؟

باید واقع‌گرایانه فکر کنیم. یک نکته‌ای را هم آخر عرایض ذیل این سؤال بگوییم. پادشاه‌ها در هر عصری با دین آن عصر مردم را دور خودشان جمع می‌کنند. این یک واقعیت منطقی است. اگر در زمان کوروش یا داریوش، این کشور ذیل دین زرتشت اتحاد پیدا می‌کرد، امروز این اتحاد ذیل اسلام است. بنابراین نباید انتظار داشته باشیم که قدرت مرکزی کشور بیاید مثلاً ذیل زرتشت یا مسیحیت ملت را جمع کند. ذیل دین هزارساله این منطقه می‌آید و ملت را دور هم جمع می‌کند. متأسفانه این مزیت را به یک چیز بد برای ما ترجمه می‌کنند. این یک مزیت است که ما می‌توانیم ذیل پرچم ایران یک جبهه وسیع مذهبی را فعال کنیم. قضیه برعکس نیست.

این جور نیست که پرچم ایران دارد هزینه می‌دهد برای یک مذهب. خیر؛ شما داری ذیل این پرچم، یک حوزه تمدنی را با استفاده از مکانیزم‌های مذهبی در این مبارزه فعال می‌کنی.

چون باید بتوانی یک هم‌افزایی ایجاد کنی در کل این منطقه. ممکن است مرزهای سیاسی ایران امروز محدود باشد؛ اما نفوذ ایران کماکان نفوذ ۷۰۰ ساله‌اش است و ایران وقتی دارد یک جنگ

ولی ما هنوز نفهمیدیم. دشمن را که شناسایی نمی‌توانی ببری. حالا امروز این‌ها به این نقطه رسیده‌اند. بعد از این که آن برجام را انداخت دور آقای ترامپ ما با آمریکا وارد جنگ شدیم. اما اتفاقی که افتاد این بود که ایران هوشمندانه عمل کرده بود. دقت کنید که حوزه تمدنی ایران از مدیترانه هست تا خود چین. وقتی که آمریکا آمد و عراق را اشغال کرد، ایران هدف بعدی بود. ژنرال «زللی کلارک» در صحبت‌هایش هست که

حمله به عراق مقدمه حمله به ایران بود. آن زمان، ما نه نیروهای منطقه‌ای داشتیم نه بحث هسته‌ای مطرح بود، نه موشک داشتیم. هیچ چیز نداشتیم! ایران آن‌جا می‌بیند که چه خبر است و می‌رود و این حوزه تمدنی را فعال می‌کند.

از لبنان بگیر تا افغانستان و پاکستان و مصر. فعال می‌کند این حوزه را و شروع می‌کند خودش را آماده کردن برای رویارویی. ایران هوشمندانه این جنگ را در دریای مدیترانه می‌جنگد، در سوریه می‌جنگد. این است که می‌بینید که ما بیشتر درگیری‌هایمان (چه با داعش چه قبل آن) در آن حوزه است. علی‌رغم این که یک تحرکاتی در خلیج فارس انجام دادند (ما یک گلوبال هاوک را زدیم، این‌ها حاج قاسم را زدند) ما به یک حدی از جنگ رسیدیم؛ ولی چون توانسته بودیم در دریای مدیترانه یک حضور قوی داشته باشیم، این‌ها می‌ترسیدند وارد بشوند. پس ما جنگ را آن‌جا نگاه داشتیم.

اتفاقاتی که افتاد بعد از هفت اکتبر و غزه این بود که سوریه سقوط کرد و وقتی سوریه سقوط کرد، اتصال بین جبهه مدیترانه و ایران قطع شد و این‌ها گفتند الان وقتش است که به ایران حمله کنیم و کردند. جنگ ۱۲ روزه همین بود؛ به فاصله کمی بعد از سقوط سوریه که دست ما را از مدیترانه کوتاه کرد. ببینید، مدیترانه نقطه درگیری و صفر مرزی ما با آمریکا است. چون آن‌جا اسرائیل است که اکستنشنی از آمریکا است (اگر برعکس نباشد). ما یک مرز زمینی با آمریکا داریم و این خیلی برای ما مهم است. اگر ما آن‌جا حضور زمینی داشته باشیم، امنیت ما را می‌توانیم تضمین کنیم؛



غرب امروز آمده این‌ور. این نمی‌تواند پایه خوداتکایی ما قرار بگیرد.

ما باید به خودمان بازگشت کنیم. در تاریخ این کشور هیچ‌گاه لیبرالیسم و سکولاریسم جایی نداشته است.

این یک وسیله‌ای است که از خارج به ما تحمیل شده و ما واقعاً نمی‌توانیم در جنگ تمدنی بیاییم و از ابزار دشمن‌مان استفاده کنیم. این هیچ‌سختی با بافت فرهنگی کل منطقه خاورمیانه ندارد. اگر ما از این داستان راهی به بیرون داشته باشیم، همین اتکاب فرهنگ بومی این منطقه است...

ادامه این گفت‌وگو را در رادیو دات بشنوید...

تمدنی را می‌جنگد پس از تمام حوزه نفوذش استفاده می‌کند. من حس می‌کنم که دوستان باید سعی کنند دنیا را خارج از این کادرهایی که داریم نگاه کنند. آن موقع می‌بینند که خیلی چیزها این قدر بار به اصطلاح «ارزشی» خاصی پیدا نمی‌کند. واقعاً دودوتا چهارتا است. صفویه ذیل شیعه این کشور را متحد کرد. الان در این شرایط جمهوری اسلامی دارد همین کار را می‌کند. همان کاری که کوروش و داریوش کردند. چاره دیگری نداریم.

و باز من این را خطاب به دوستان سکولارم می‌گویم و احیاناً حالا اگناستیک [agnostic، ندانم‌گرا]. ببینید، دوستان! دوتا نکته را بپذیرید. من خودم یک موقع سکولار بودم. این جمعیت سکولار یا اگناستیک در ایران درصد کوچکی از کشور است. این را باید بپذیریم. حتی در ترکیه هم همین است. من ترکیه زندگی کرده‌ام ۲ سال. این‌ها یک جمعیت کوچکی‌اند. کشور نمی‌تواند ذیل پرچم این‌ها اتحاد و حرکتی درست کند. همان‌طور که متأسفانه الان کسانی که صدای این بخش از جامعه را مصادره کردند دارند ضد ایران کار می‌کنند. (نمی‌گویم این بخش از جامعه ضد ایران‌اند.) نکته دوم این که این فرهنگ، نیتیو [native، بومی] این منطقه نیست. این بافت عاریتی است که از روم باستان یا

چوب پرچم

مردم، قوام این علم اند

پوریا جعفری



دل فرشت

و همیشه بودند و خواهند بود این چوب‌های پرچم که تا وقتی هستند و خم نشده‌اند و نشکسته‌اند، دوام بیرق خود را تضمین می‌کنند.

و خوب داریم می‌بینیم که در این شب‌های مقدس خیابان برای جنگ رمضان هم دوام بیرق سه‌رنگ ایران (که به حق، این بیرق تجسم جمهوری اسلامی ایران است در یک پرچم) به آن چوب و پایه است. به آن مردمی‌ست که در هر شهر کوچک و بزرگی با هر کیفیتی فارغ از جمعیت، با جدیت قوامیت خود را برای ایران و پرچم ایران به ظهور می‌رسانند و به طور اکمل نقش خود را ایفا می‌کنند، دقیقاً همانطور که پدر شهیدمان بسیار تأکید داشت بر مردم و نقش ویژه ایشان، که شاید تنها راهی که این حرف‌پدرمان کامل درک شود تا همه به عینه ببینیم دوام جمهوری اسلامی به مردمش است، شهادت ایشان بود...

چه شهادتی! چه شهادت مبعوث‌کننده‌ای!

که ایشان هم جزو همین چوب‌های علم بود که تا بود چه خوب پرچم را در دست نگه داشته بود و وقتی رفت هم پرچم را به علم‌دار جدید و خلف صالح‌اش داد تا علم‌داری حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام را با بیرق جمهوری اسلامی ایران بکند.

ایشان هم که در اولین پیامشان خطاب به قوامین ایران فرمودند که پرچم‌داری و علم‌داری در خیابان‌ها را ادامه بدهید و تازمانی که ایشان بگویند کف خیابان می‌مانیم تا مأموریت‌مان به نحو احسن انجام شود و بیعت‌مان تکمیل.

نام عجیبی‌ست برای عنوان نوشتار یک مجله که بنای این را دارد حرف جدی بزند؛

این روزها و شب‌ها، خیابان‌ها پر شده است از پرچم‌هایی که مدافعان و مبارزان کف خیابانی بر روی دست گرفته و چه پیاده و چه سوار بر مرکب‌شان مشغول تکان دادن و برافراشته نگه داشتن آن هستند تا دل نظام و نظامیان را خوش و پشت‌شان را گرم کنند که نگران عقبه‌شان نباشند تا مبادا استون پنجم بنیانش را متزلزل سازد.

و این پرچم‌ها استوار و برفرازند به چوب‌شان (بله، می‌دانم که همه چوب‌پرچم‌ها لزوماً چوبی نیستند ولی بیابید این اختصار را از من بپذیرید).

این علم‌ها و بیرق‌ها اگر آن چوب نباشد که علم‌دارها آن را بالا نگه دارند دیگر صدق علم نمی‌کنند تا سپاهیان دل‌شان گرم باشد که هنوز علم بالاست و هنوز می‌توان به مبارزه ادامه داد.

این چوب پرچم، قوام این علم است.

چه این چوب تک‌یلی باشد به مانند حضرت عباس عَلَيْهِ السَّلَام که تا وقتی ید حیدری‌اش بر بازویش بود و علم‌داری می‌کرد بیرق مولایش را نگه داشته بود و دلگرمی ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام و سپاهیان‌ش... بود.

چه آن رزمندگانی که در جنگ‌های این سرزمین تیر و ترکش‌های دشمن را به جان خریدند ولی نگذاشتند گزندی به علم و علم‌دار وارد شود.

چه از جنس بدنه مردم باشد که قوام این پرچم سه‌رنگه الله‌نشان ﷻ هستند.

پروردگارم با من است

داستانی که باید از نو خواند

یادآور...

سید مهدی موسوی



و یاری خدای او کی می‌آید؟ چیزی نمانده تا لشکر فرعون به ما برسد...

همه چشم‌ها به موسی دوخته شده است. عصای خود را به آب می‌زند. ناگهان آب شکافته می‌شود و راهی برای عبور به آن سو باز می‌گردد. همه شگفت زده شدیم. به سرعت شروع به حرکت کردیم. اطراف ما را کوه‌هایی از آب فرا گرفته‌اند. لشکر فرعون نیز به طمع دستگیری ما وارد راه می‌شود. پس از خروج آخرین نفر از ما، ناگهان آب‌ها را می‌شوند و تمام لشکر فرعون را با خود می‌برند.

آری، خدای موسی راست می‌گفت! او ما را که مردمی بی‌پناه و ناتوان بودیم، درست در زمانی که هیچ راه نجاتی را برای خود تصور نمی‌کردیم **بر ابرقدرتی** چون فرعون **پیروز کرد**. او به وعده خود عمل کرد و قوم ما را که برای خود برگزیده است یاری رساند...

گیر افتادیم! از یک طرف این دریای خروشان و از طرف دیگر لشکر تاندان مسلح. دیگر راه فراری نیست؛ حتماً همه ما را می‌کشند. سال‌هاست که زیر شکنجه آنان زندگی کردیم. جلوی چشم ما پسران مان را کشتند و زنان مان را به کنیزی بردند. دیگر تحمل این همه ظلم رانداشتیم. شبانه از شهر فرار کردیم.

فکرش را هم نمی‌کردیم این گونه گرفتار شویم. ما به موسی اعتماد کردیم. **او از طرف خدایش به ما وعده داده بود** که ما را بر فرعونیان پیروز می‌کند. اما الآن نه راه فرار داریم نه توان مقابله با این لشکر!

جمعی از بزرگان به پیش موسی رفتند و از او خواستند که چاره‌ای بیندیشد. او در پاسخ به آنان گفت: **«پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد»**. این راهنمایی



با پیشرفت ایران مشکل دارند

خرده‌روایت‌هایی از حملهٔ رژیم صهیونیستی به «علم» و «صنعت» ایران

روایت

محمد رضایوسفی

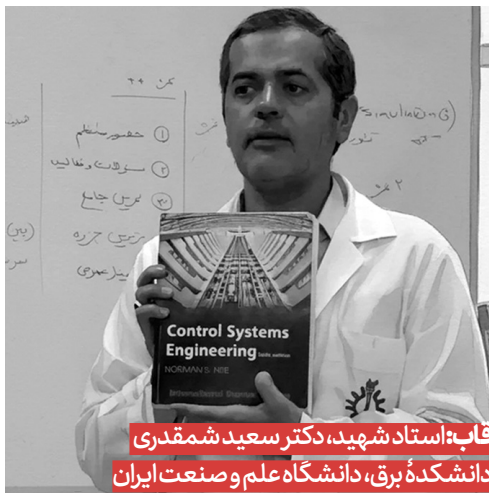


همان ساعاتی که او در تمام این سال‌ها مشغول عبادت بوده است. کاش می‌دانستم چگونه می‌توان مانند او با خدا عشق بازی کرد تا برگزیده شد. سپس نوبت به دکتر چلداوی رسید. ایشان از ویژگی‌های شخصیتی و علمی استاد گفتند؛ از تعهدش نسبت به کار، دلسوزی‌اش برای همکاران و دانشجویان، اخلاق نیکو و لبخند همیشگی‌اش. از این‌که چگونه برای کمک به دانشجو تلاش می‌کرد و برای ارتقای سطح دانشکده و دانشگاه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد... حالا داشت سؤال‌اتم یکی یکی پاسخ داده می‌شد. سعی استاد شهید در ارتقای سطح دانش دانشجویان، سواد علمی ایشان، تعهد و تقوای ایشان بود که همچون خار به چشم دشمن نشسته بود چرا که آن‌ها هیچگاه ایران قوی را دوست نداشته و ندارند.

دوشنبه بود، حدود ساعت چهار یا پنج صبح. از قضا آن صبح خانه نبودم و از جایی که مشغول فعالیت بودیم به سمت خانه برمی‌گشتیم. در راه منظره‌ای توجهمان را جلب کرد. ابتدا نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده است، اما هرچه جلوتر رفتیم صحنه عجیب‌تر می‌شد. تمام چهارراه را دود فراگرفته بود؛ تا آن روز چنین حجمی از دود ندیده بودم. چند ساعتی نگذشته بود که متوجه شدم دود آن صبح نتیجه پر کشیدن استادی به همراه دو فرزندش، از میان ما بوده است. اولین بار بود که نام او را می‌شنیدم؛ **دکتر «سعید شمقدری»**، **استاد دانشگاه علم و صنعت ایران**. برایم عجیب بود؛ چرا او؟ مگر چه کرده بود که همچون خار به چشم دشمن فرو رفته بود؟

چطور می‌توان آن قدر دشمن را خشمگین کرد که دیگر نتواند حضور و فعالیت‌های شما را تحمل کند؟

و سؤال‌های دیگری که علامت سؤال‌های ذهنم را بیشتر و بیشتر می‌کرد. چند ساعت گذشت. حدود ساعت هشت شب به تجمعی رفتم؛ مهمان داشتند. برادر شهید رادعوت کرده بودند و «دکتر چلداوی»، همکار آن استاد، نیز حضور داشت. نکات زیادی از شخصیت دکتر سعید شمقدری گفته شد که چند مورد از آن برایم جالب بود. برادر شهید نقل می‌کرد که استاد هر صبح برای نماز به مسجد می‌رفت. همان‌جا بود که یکی از سؤال‌هایم برایم پاسخ پیدا کرد؛ اینکه چرا او از میان این همه انسان برگزیده شده بود. شاید خداوند او را عاشقانه برای خود برگزیده بود؛ شاید خداوند او را عاشقانه برای خود برگزیده بود؛ شاید در



فاب: استاد شهید، دکتر سعید شمقدری
دانشکدهٔ برق، دانشگاه علم و صنعت ایران

از گذشته تا به امروز هر جا بحث از عزت و پیشرفت ایران بوده است آنها بر نتابیده‌اند و بر نخواهند تابید.

چند روز گذشت تا اینکه به امروز رسیدیم. خبرها حاکی از آن بود که یک مرکز تحقیقاتی در دانشگاه علم و صنعت ایران مورد حمله قرار گرفته است. اما سؤال مهم خیلی از عزیزان مان، برای من هم پیش آمد. چرا دانشگاه رازده؟! مگر آنجا چه اتفاقی رخ می‌داده؟!

در دانشگاه نه خبری از بمب و موشک هست، نه پهپاد و نه نیروی نظامی. دانشکده است و مرکز تحقیقاتی؛ جایی که ماهواره ساخته می‌شده و

فعالیت همین مراکز بود که باعث شده بود دانشگاه علم و صنعت ایران، اولین و تنها دانشگاهی باشد که ماهواره به فضا فرستاده است؛ آن هم نه یکی، بلکه سه تا.

ماهواره‌های نوید، مبین و ظفر دو، ماهواره‌هایی بودند که توسط ایران به فضا پرتاب شدند و اتفاقاً کاربردشان هم غیرنظامی بود. در کشاورزی، نقشه‌برداری و سنجش رطوبت خاک و ... کاربرد داشتند. حالا جواب سؤال مشخص‌تر از قبل است؛ مشکل شان با ایران است و پیشرفت ایران و اهالی ایران یعنی ما.

تصاویر مربوط به این اتفاق را که دیدم ناگهان یاد حمله مغول‌ها به ایران افتادم؛ یاد کتابخانه‌های سوخته، کتاب‌های خاکسترشده و دانشمندان کشته‌شده. آری، تاریخ تکرارشدنی است. دشمنان ایران همواره دنبال سرکوب علم و دانش در این مرز و بوم بوده‌اند و خواهند بود؛ چرا که بهترین سلاح برای حکومت بر دیگران جهل آن‌هاست. نه شمشیر، نه نیزه، نه تفنگ، نه هواپیما و نه ... اما با تمام وجود می‌گویم که آن‌ها باید این خیال خام را با خود به گور ببرند. علم و دانش در ایران از گذشته تا کنون متوقف نشده است و متوقف هم نخواهد شد. این اتفاقات از دیرباز تا کنون تنها سبب جوش و خروش ملت بوده، هست و خواهد بود. ایران و جهل دو خط موازی‌اند که هرگز به هم نخواهند رسید...



قاب: دانشگاه علم و صنعت ایران، پس از حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی

پویشی به نام «قرنطینه»

جنبشی مردمی برای حذف برندهای حامی رژیم صهیونیستی از سبد خریدمان

مخبر

امیرعباس عشقی



مدیرعامل وقت نستله، در سال ۱۹۹۸ جایزه «جو بیلی» را از بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی دریافت کرد. این جایزه که به مناسبت ۵۰ سالگی تأسیس رژیم اهدا شد، بالاترین نشان تشکر دولت اسرائیل از اشخاص و شرکت‌هایی بود که از طریق سرمایه‌گذاری یا ایجاد روابط تجاری، به تقویت اقتصاد آن کمک کرده‌اند. این حمایت از چشم ملت‌های منطقه نیز پنهان نمانده است و مجلس ترکیه اخیراً حضور محصولات دو شرکت «کوکاکولا» و «نستله» را در فهرست غذایی رستوران‌های این کشور به علت حمایت از جنایات صهیونیست‌ها در غزه ممنوع کرد و دلیل آن را عنوان نمود. خود نستله نیز در گزارش‌های مالی به کاهش فروش اعتراف کرده و اعلام کرده است که در ۹ ماهه ابتدایی سال ۲۰۲۴ فروش این شرکت ۲.۵٪ کاهش یافته و به ۷۷٫۶ میلیارد دلار رسیده است؛ کاهشی که نستله آن را ناشی از تحریم‌های مردمی علیه شرکت‌های مرتبط با رژیم اسرائیل دانسته است.

هر ریالی که بابت خرید این کالاها

می‌پردازیم، به سوختی تبدیل می‌شود که

موتور جنگی دشمن را روشن نگه می‌دارد.

اخیراً جنبشی مردمی آغاز به کار کرده به نام «قرنطینه» که برندهای حامی رژیم صهیونیستی را معرفی و دعوت به بایکوت هدفمند آن‌ها می‌کند. به «قرنطینه» بیونندیم...



در شرایطی زندگی می‌کنیم که دشمنان این مرز و بوم با تمام توان به دنبال تضعیف امنیت و ثبات جمهوری اسلامی ایران‌اند. شاه‌دیم که چگونه ترورهای علمی، توطئه‌های امنیتی و حالا حمله نظامی، بخشی از برنامه‌های دشمن برای نابودی کشور عزیز ماست. یکی از سؤال‌های اساسی این جاست که این رژیم غاصب، هزینه‌های ریز و درشت این جنگ علیه ملت ایران را از کجا می‌آورد؟

رژیم صهیونیستی سال‌هاست با بهره‌گیری از برندهای تجاری مختلف و نفوذ در بازارهای جهانی، تلاش می‌کند تا ضمن تأمین منابع مالی برای جنگ‌افزارهای خود، چهره‌ای انسانی و مدرن از خود ارائه دهد. **واقعیتی که نمی‌توان انکار کرد، نقش مستقیم این درآمدها در ادامه تجاوات و تمامیت‌خواهی این رژیم غاصب است.** امروز دیگر مرزهای جنگ تنها به میدان‌های نبرد محدود نمی‌شود؛

اقتصاد و مصرف‌گرایی نیز یکی از جبهه‌های

این نبرد نامتقارن است.

یک بطری نوشابه خنک کوکاکولا، یک فنجان داغ نسکافه، یا یک قوطی شیرخشک سرلاک، بخشی از سبد خرید روزانه بسیاری از خانوارهای ایرانی است. اما آیا می‌دانستید خرید این محصولات مستقیماً اقتصاد رژیم صهیونیستی را تقویت می‌کند؟

به‌عنوان نمونه، نام شرکت «نستله» با گول غذایی اسرائیلی «اوبیم» گره خورده است؛ شرکتی با سابقه طولانی در تأمین معیشت صهیونیست‌ها در جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۷۳ که کاملاً در مالکیت نستله است. طبق ادعای روزنامه آمریکایی «جویش استاندرد»، پیتر برابک-لیتمات،

کیوسکِ دات

پذیرای نقد و نظرات شما هستیم...

@dotmag_kiosk

در بستر «بله» پیام بگذارید



این پرچم را بر ندارد،
مگر آن که بینا و شکیباست،
و داند که حق در کجاست.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام | نهج البلاغه

